

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف.

بحث در تفاسیری بود که برای نوع اول از امر به معروف و نهی از منکر یعنی قلبی بیان
شده است ظاهراً شش تفسیر را تا به حال عرض کردیم.

س: ...؟

ج: بله، هفت تا؟ هفتمی آن چه بود؟

س: ...؟

ج: بله هشتم.

س: ...؟

ج: بله هفت را حالا تکرار می‌کنیم «نفسُ اظهار عدم الرضا و لو کان فی قلبه الرضا بغير
اللسان و الید» این‌ها فرمودند که مقصود از قلبی این است که مظهرش امری است که
ممکن است توی قلب باشد اما آن دخالتی ندارد به خاطر این هم به آن گفتند قلبی. نفس
عدم رضاست که یک جوری وانمود کند که من قلباً راضی نیستم ولو توی قلبش رضا باشد
ولی از باب این که می‌خواهد امتثال کند امر به معروف را و این هم یکی از مراحل امر به
معروف است و احتمال تأثیر همین را هم می‌دهد که اظهار عدم رضا کند آن هم نه به
لسان و نه به ید، با اخم و تخم و بالاخره یک فعلی که از خودش نشان می‌دهد بدون این
که امر و نهی بکند یا حرفی بزند هجر می‌کند از او، سرش را برمی‌گرداند ترش‌رویی
نشان می‌دهد که با این‌ها اظهار می‌کند که من دوست ندارم این کار را، راضی به این کار
نیستم. ولو در قلبش یک آدمی است که دوست دارد و این جور نیست که آدم محرماتی را
که ترک می‌کند دوست نداشته باشد می‌گویند که یک کسی رد می‌شد از یک جا خیلی
صدای غنای زیبایی بود بعد آن گفت که من اصلاً این را دوست ندارم آن گفت پس تو آدم
نیستی ولی من گوش نمی‌کنم چون خدای متعال نهی فرموده ولی من چرا دوست نداشته
باشم این را؟ خب مطابق. حالا این‌جا آن کار را دوست دارد تنقیر هم ندارد که آن انجام
بدهد از نظر شخصی اما چون خدای متعال نهی فرموده و فرموده نهی از منکر بکن،
اظهار عدم رضا فقط می‌کند پس اگر به او می‌گوییم قلبی به خاطر این هست که این
عدم رضا که یک امر قلبی است مظهر او کأنّ آن هست و بلحاظ این به آن گفته می‌شود

قلبی. «و إن شئت لم تسمّه بالقلبی» بگو اظهار است که این که عده‌ای اصلاً کلمه‌ی قلبی را در مرحله‌ی اولی نیاوردند. گفتند همین نفس عدم رضاست مثلاً شهید در درس قدس سره همین فرموده فرموده است که مرحله‌ی اولی همین اظهار این‌چینی است بعد در پایان فرموده این که در قلب ما باید اعتقاد داشته باشیم یا رضا آن حکم آخر از مراتب ایمان است دلیل آخر دارد و ربطی به مراحل امر به معروف و نهی از منکر ندارد.

خب هشتم نفس اظهار کراهت و تنفر است فرقی با هفتم این هست که آن‌جا اظهار عدم رضاست که دوست ندارد یک امر عدمی است اما در این هشتم اظهار کراهت و تنفر می‌کند که این یک امر وجودی است.

س: ...؟

ج: نه ما فی القلب، درست؟ این می‌گوید ولو در قلبش خلافت باشد آن باید در قلبش باشد همان را اظهار کند در ششم این هست اما در این‌جا نه می‌گوید اظهار نفس اظهار کراهت و تنفر است ولو این که در قلبش رضا باشد تنفر نباشد اما اظهار کراهت و تنفر می‌کند به غیر لسان و ید «قال فی الجواهر و ظاهر المنتهی و ما تسمعه من المتن أنه إظهار الکراهية» حالا عبارت متن یعنی همین متن شرایع دیگر «و یجب دفع المنکر بالقلب» عبارت شرایع است «بالقلب اولاً» کما إذا عرف أن فاعله ینزجر بإظهار الکراهية» نکته ما فی القلب کراهت باشد او را اظهار کند نه همین اظهار کراهت بکند «إظهار الکراهية و کذا إذا عرف أن ذلک لا یکفی و عرف الاكتفاء بضرب من الإعراب و الهجر» اگر می‌داند اظهار کراهت فایده‌ای ندارد باید اعراض بکند از او، قهر بکند از او، فاصله بگیرد از او، رفت و آمد نکند با او، آن وقت وجب، این مرحله‌ی، کأنّ مرحله‌ی بعد می‌شود چون گفتیم هر مرحله‌ای خودش اصنافی دارد زیرمجموعه‌هایی دارد خب قهر کردن و هجر کردن اشد است از این که حالا یک سرش را برگرداند یک لحظه‌ای یا اخم‌هایش را توی هم بکند، این فرق می‌کند با این که قهر بکند اصلاً، دیگر قطع رابطه با او بکند رفت و آمد با او نکند اگر آن اولی اثر نمی‌کند دومی را اعمال کند خب بعضی فقهای دیگر مثلاً فرمودند در الاقتاب الفقهیه فرموده «مراتب الإنکار فی الابتداء القلب کالمقاطعة و إظهار الکراهية و تغییر عادة التعظیم» همیشه وقتی وارد می‌شد جلوی بلند می‌شد تعظیمی می‌کرد حالا وارد می‌شود هیچ بلند نمی‌شود «و الملاقات و التعبیس فی الوجه» که عبوس صورت خودش را عبوسانه نشان بدهد. از فقهای معاصر هم مرحوم محقق حکیم قدس سره در منهاج الصالحین‌شان فرمودند «للامر بالمعروف و النهی عن المنکر مراتب الاول: الانکار بالقلب بمعنی إظهار کراهة المنکر أو ترک المعروف» همین. این را اظهار کند نه این که توی قلبش حتماً باید کراهت وجود داشته باشد نه اظهار می‌کند که یک جوری وانمود می‌کند که من این را کراهت دارم. «إما بإظهار الإنزعاج من الفاعل أو الاعراض و السد عنه أو ترک الکلام معه أو نحو ذلک من فعلٍ أو ترکٍ يدلّ علی کراهية ما وقع منه» در منهاج محقق خوئی هم قدس سره همین است که اصل این منهاج‌های بعدی منهاج محقق حکیم است اصل منهاج محقق حکیم هم از تبصره‌ی علامه است که ایشان همان را اضافاتی بر آن کرده تغییراتی داده و مرحوم شهید صدر هم قدس سره امضاء فرموده حواشی‌ای که بر منهاج محقق حکیم دارد این فرمایش را امضاء کرده پس من السلف و المعاصرين فقهای داریم که این جور از آن‌ها استفاده می‌شود.

س: ...؟

ج: اگر از مراتب امر به معروف شد خب حالا این‌ها بحث‌هایش ان شاء الله خواهد آمد که

چرا، می‌آید ان شاء الله، حالا فعلاً ما تفسیر فقها را داریم ذکر می‌کنیم.

نهم «بُغْضُ المَرْتَكِبِ للمَعْصِيَةِ» این است که کسی که مرتکب معصیت است یا فاعل حرام است یا تارک واجب است این آدم را مَبْغُوض بگذارد بُغْضُ المَرْتَكِبِ، اولین مرتبه این است این را هم مرحوم فیض کاشانی قدس سره در مفاتیح الشرایع، فرموده «لأنكار مراتب، اولها بالقلب و هو أن يُبْغِضَهُ على ارتكاب المعصية» این غیر از آن تفسیرهای قلب شد دیگر؟ اولی این بود که معتقد باشد امر به معروف و نهی از منکر واجب است دومی این بود که معتقد باشد این کاری که این دارد می‌کند حرام است یا این کاری که این دارد می‌کند ترک واجب است. و آن کار را واجب بداند آن کار را حرام بداند، این می‌فرماید که نه عمل قلبی که اولین مرتبه هست این آدمی که دارد این کار را می‌کند او را مَبْغُوض بدارد. صاحب جواهر این جوری نقل کردند این عبارتی که خواندم از خود مفاتیح الشرایع بود توی بعض نسخ مفاتیح الشرایع یک نسخه‌ای مفاتیح الشرایع دارد که اخیراً چاپ شده خیلی جالب، خیلی عالی چاپ شده آقای امامی کاشانی به خاطر همشهری‌گری کأن کتاب‌های فیض کاشانی را تجدید طبع کرده خیلی عالی و این مفاتیحی که اخیراً چاپ شده این عبارت این جور بود که خواندم ولی در آن طبع قبلش این عبارت را دارد این اضافه را دارد که در این جدید نیست «و هو البُغْضُ في الله المأمور به في السنة المطهرة» این که می‌گوییم مَبْغُوض بدارد این فاعل و معصیت کار را این همان بغض فی الله است که در روایات وارد شده در سنة مطهره وارد شده و فرموده انسان باید بغض فی الله و حب فی الله داشته باشد بنابراین باید گفت که آدم وظیفه دارد که نسبت به آن‌هایی که مطیع هستند آن‌ها را دوست داشته باشد آن‌هایی که عاصی هستند نسبت به آن‌ها بغض داشته باشد این اضافه در مفاتیح جدید الطبع نیست آن‌جا همین است که «أولها بالقلب و هو أن يُبْغِضَهُ على ارتكاب المعصية» على الارتكاب المعصية.

این تا حالا آن‌چه که گفتیم که نه تفسیر بود این‌ها تفسیرهای بسیط بود یعنی یک عنصری بود از این به بعد چند تفسیر داریم ترکیبی است و عنصر، سه عنصر ترکیب شده می‌گوید مقصود از انکار قلبی ذمّ این چند تا با هم هست در قلب.

دهم: «اعتقادُ وجوب ما تركه و تحريم ما يفعله و عدمُ الرضا به» ترکیب، دو چیز باید با هم ضمّ بشود یک: معتقد باشد وجوب این کاری که این ترک کرده اگر می‌بیند نماز طهرش را نمی‌خواند اولین مرتبه‌ی نهی از منکر این هست که معتقد باشد این واجب را ترک کرده یا اگر غیبت می‌کند معتقد باشد این حرامی را دارد انجام می‌دهد این یک، دو: راضی به این کار هم توی قلبش نباشد پس می‌شود یک امر ترکیبی. بعضی‌ها به جای و عدم الرضا به، فرمودند «مع کراهة ما وقع» این را علامه در قواعد قدس سره در متن قواعد علامه فرموده اولی قلب است مراد از قلب هم این هست که این کار را بکن این یک تفسیر، که این ترکیبی آن هست.

یازدهم: «کراهية القبيح و العزم على انكاره متى تمكّن منه» دو تا امر قلبی، یک: این که قبیحی که انجام شده که حالا یا فعل حرام است یا ترک واجب است قبیح دیگر، این قبیح را کراهت داشته باشد توی قلبش، تنفر از او داشته باشد. دو: تصمیم بگیرد توی قلبش عزم داشته باشد در قلبش که هر وقت ممکن شد حالا ولو الان شرایط موجود نیست اما هر وقت ممکن شد متى تمكّن منه انکار کند پس بنابراین طبق این معنا تجویز اثر در مرتبه‌ی اولی این جور نیست که لازم باشد اگر اثر دارد که خب الان انجام می‌دهد اگر اثر هم ندارد باید چکار کند؟ توی قلبش این جهت را داشته باشد تصمیم داشته باشد عزم

داشته باشد اراده داشته باشد که متی تمکن منه می‌گویم. این را هم حلبی قدس سره در کافی من القدماء، حلبی در کافی صفحه‌ی، کتاب کافی فقه ایشان صفحه‌ی 271 این چاپی که من دارم فرموده: «فیقتصر علی ما یختص القلب» فیکتصر چون ایشان قلب را مرتبه‌ی اولی قرار نداده گفته چکار می‌کند چکار می‌کند حالا آن‌ها اگر نشد «فیقتصر علی ما یختص القلب من کراهیه القبیح و العزم علی انکار همتی تمکن منه» پس باز هم ایشان یک امر ترکیبی گرفته که در قلب باید دو چیز باشد.

س: ...؟

ج: نه عزم بر این هست که «و العزم علی انکار همتی تمکن منه» یعنی اراده می‌کند تصمیم می‌گیرد بر این که هر وقت متمکن از انکار شد انکار کند.

س: ...؟

ج: آن کارها این است به لسان مقدم داشته ایشان.

س: ...؟

ج: پس این قلبی که ایشان گفته ما می‌گوییم چی؟ یک امر مرکب است تفسیرش این است اما جایگاه آن کجاست؟ اول است وسط است آخر است ایشان آخر قرار داده اما جای، معنای آن چه هست حال این قلب؟ می‌گوید معنایش این هست معنای آن این است که شما دو تا عنصر را در قلبت داشته باشی. یکی کراهیت آن قبیح، دو این که تصمیم داشته باشی که متی تمکن از انکار کنی. خیلی خوب ...

س: ...؟

ج: چرا دیگر، چون الان نمی‌شود درست است ولی یک وقتی شاید بشود ان شاء الله.

دوازدهم: «الاعتقاد بالوجوب و الحرمة مع الابتهاال الى الله تعالى فی اهداء العاصی» این عبارتی است که ظاهراً مرحوم صاحب جواهر نقل فرموده این حرف هم مال فاضل مقداد قدس سره هست منتها کسی که جواهر را مطالعه می‌کند خیال می‌کند فاضل مقداد قائل به این هست که یک مرتبه‌ی از انکار، یک مرتبه‌ی از امر به معروف و نهی از منکر قلب است معنای قلب هم این است. ولی وقتی به خود تنقیح مراجعه می‌کنیم می‌بینیم نه ایشان منکر است ولی می‌فرمایند اگر کسی بخواهد قلب را بگوید باید این جوری بگوید حالا من عبارت تنقیح را عرض می‌کنم تنقیح جلد یک صفحه‌ی 594 فرموده «للاصحاب فی ترتیب کیفیات الانکار عبارات» یک: «ما قاله المصنف و اختاره العلامة» چون تنقیح، التنقیح الرائج شرح مختصر الشرایع محقق حلی است خب این یک عبارت که آن اول قرار داده قلب را، دو: «عبارة الشيخ» فرموده «يجب اولاً باللسان ثم باليد ثم بالقلب» این هم عبارت شیخ طوسی است در بعضی از مصنفاتش، سه: «عبارة سائر و هو يترتب باليد أولاً فإن لم يمكن فباللسان فإن لم يمكن فبالقلب» این عبارت‌های این فقها را نقل کرده بعد علامه در مختلف فرموده این اختلاف ظاهری که شما می‌بینید اختلاف حقیقی نیست این لفظی است یک جوری خواسته توجیه کند که چرا آن، این با هم این‌ها اختلاف ندارند بعد ایشان آن مطلب را نقل می‌کند که لعل بعداً آن فرمایش علامه بیاید بعد فرموده «و فيه نظر» این فرمایش علامه تمام نیست بلکه این‌جا اختلاف حقیقی است «اما أولاً فلأن إعتقاد الوجوب ليس من الامر و النهی فی شیء و التقسیم لمراتب

الامر و النهی» شما دارید مراتب امر و نهی را تفسیر می‌فرمایید و بیان می‌فرمایید قلب آخر چه ربطی به امر و نهی دارد؟ «فلا يكون القلبُ منهما» امر قلبی نه امر است نه نهی است این را از مراتب امر و نهی شمردن باطل است درست نیست این اشکال اول، «علیٰ أنّا نقول اعتقاد الوجوب لایکفی فی وظیفۃ القلب» حالا اگر بگوییم تسامح، بگوییم نه چرا از مراتب هست صرف اعتقاد حالا چه به هر اعتقادی شما بگویید صرف اعتقاد قلبی که نمی‌شود به آن گفت امر و نهی، باید یک چیزی به آن ضمیمه بکنی که یک خرده فایده‌ی امر و نهی را داشته باشد حالا بالمسامحه به او بگوییم امر است از مراتب امر است از مراتب نهی است. فرموده «اعتقاد الوجوب لایکفی فی وظیفۃ القلب بل وظیفۃ الابتهاال الی الله» تصرّح در درگاه خدا «بقلبه أن یوقّق ذلك الشخص و یردّه الی فعل المعروف و التجنّب عن المنکر حتی یكون له مدخلٌ فی الامر و النهی و إن لم یکن منهما» اگر چه واقعاً باز از امر و نهی نیست اما یک ارتباطی با امر و نهی پیدا می‌کند چرا؟ برای این که توی امر و نهی شما می‌خواهی این کار را انجام نده یا این کار را انجام بده این‌جا هم داری از خدا می‌خواهی که خدا هدایتش کن انجام بده یا خدا هدایتش کن انجام نده توفیق به او بده انجام بده یا توفیق به او بده انجام نده به اختلاف حرام است یا واجب است پس یک ارتباطی با امر و نهی پیدا می‌کند حالا چون این ارتباط را پیدا می‌کند حالا شما بگو مرتبه‌ای از امر و نهی است اما اگر ابتهاال همراهش نباشد این را کنارش نگذاریم فقط اعتقاد مجرد، آن هم اصلاً خبر ندارد که شما توی قلبت چه اعتقادی داری، اظهار که نگفتید گفتید اعتقاد، خب حالا آن دارد کار خلاف خودش را انجام می‌دهد شما هم نشستید در قلبت معتقدید این واجب است یا حرام است یا امر به معروف و نهی از منکر واجب یا هر چی؟ یا توی نفست کراهت داری یا عدم رضا داری ولی هیچ اظهار نمی‌کنی به هیچ وجه معلوم نمی‌کنی این چه امر و نهی‌ای شد؟ اما اگر بگویی خدایا من توی قلمم آن اولی هست از تو هم می‌خواهم این را هدایت کنی از تو هم می‌خواهم این را توفیق بدهی انجام بده یا ترک کند باز هم نمی‌شود گفت شما امر و نهی کردی ولی یک تشابهی با امر و نهی داری که در امر و نهی شما و می‌داری این‌جا از خدا می‌خواهی که و ا بدارد به توفیق دادن و هدایت کردن او. پس بنابراین آن وقت می‌شود بالمسامحه بگوییم من مراتب الامر و النهی، خب حرف ایشان در حقیقت این هست بنابراین وقتی توی جواهر آدم نگاه می‌کند می‌گوید عجب فاضل مقدار قائل به این هست که این است بعد استعجاب انسان، ولی فرمایش ایشان این هست که قبول من اصلاً ندارم که این را جزو مراتب قرار بدهید اما اگر خواستید قرار بدهید باید لااقل این را به آن اضافه بکنی تا درست دریابید. حالا آقایان دیگر گفتند چرا شما می‌گویید ابتهاال را به آن اضافه کن بیا اظهار را به آن اضافه کن که بهتر انصاف پیدا می‌کند. اظهار کنارش بگذار. خب این هم پس فرمایش فاضل مقدار است که ایشان هم می‌گوید که ما باید این‌جوری تفسیر بکنیم اگر بنا باشد قلب را از مراتب قرار بدهیم باید بگوییم مرکب است از عنصر اعتقاد مع الابتهاال الی الله تعالی، در این که توفیق بدهد به آن شخص و هدایت کند آن شخص را، این هم تفسیر دوازدهم.

تفسیر سیزدهم: از محقق اردبیلی قدس سره در مجمع الفائدة و البرهان، فرموده «ارادۃ ایجاد المعروف و ترک منکر و عدم الرضا بعدم الاول که معروف باشد راضی نباشد به این که معروف محقق نشود «و فعل الثانی» راضی به فعل دومی که محرم باشد نداشته باشد. «و عدم الرضا بعدم الاول و فعل الثانی بالقلب مع اعتقاد قبهما» پس ترکیب آن شد چی؟ از سه چیز می‌گوید مرکب است یک: اراده‌ی ایجاد معروف و ترک منکر که این معروف از ناحیه‌ی آن شخص انجام بشود این را اراده کند توی قلبش چنین اراده‌ای را داشته باشد دو: راضی به انجام محرم و ترک معروف نباشد توی قلبش، این دو، سه: توی

قلبش اعتقاد به قبح این دو تا هم داشته باشد. فعل منکر قبیح است ترک معروف قبیح است. این که می‌گوییم اول مرتبه حالا هر مرتبه‌ای شما گفتید فعلاً، این که می‌گوییم یکی از مراتب قلب است مقصودمان این هست تفسیر آن این هست که آمر و ناهی توی قلب‌شان باشد این سه عنصر منضمّاً وجود داشته باشد. این هم فرمایش محقق اردبیلی رضوان الله علیه است.

و اما آخرین تا چهاردهمین تفسیر فرمایش مرحوم امام در تحریر الوسيله است ایشان هم مرکب قرار داده‌اند مراد از قلب را، خب عبارت ایشان را بخوانم «القول فی مراتب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر» این که من این عبارت‌ها را از این‌جایش می‌خوانم برای خاطر این هست که باز این‌جا یک مسئله‌ای است که توی کلمات فقها که نگاه می‌کنید بعضی‌ها مراتب الانکار را گفتند سه تا هست ممکن است کسی بگوید که این به امر به معروفش کاری ندارد این مال همه است هم امر به معروف هم نهی از منکر، یا این که مال، خیلی از آن‌ها تصریح کردند مراتب امر به معروف و نهی از منکر. مال هر دو است این مراتب ثلاثه، بعضی‌ها فقط فرمودن مراتب انکار، به آن‌ها نمی‌شود به طور جزم نسبت بدهیم که امر به معروفش را هم می‌گویند این‌چنینی است. خب ایشان پس فرموده «فی مراتب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فإنّ لهما مراتب لا یجوزُ التعدی عن مرتبَةٍ الى أُخری مع حصول المطلوب من المرتبَةِ الدانیة بل مع احتمالِهِ» یک وقت یقین دارم با مرتبه‌ی دانیه کار انجام می‌شود حق ندارم مرتبه‌ی عالی‌ه را انتخاب بکنم حتی ایشان می‌فرماید نه اگر جزم هم ندارید احتمال می‌دهید که مرتبه‌ی دانیه مؤثر باشد این‌جا اول باید مرتبه‌ی دانیه را، اگر دیدید نتیجه نمی‌گیرید منتقل بشوید به مرتبه‌ی عالی‌ه. این‌ها همه به خاطر چه هست؟ بخاطر احترام مؤمن است. این که بالاخره امر و نهی‌ای باید بشود اما این احتمالُهُ اقتضاء می‌کند که اول آن کار اخشن و خش را انجام ندهی اگر با لینت و با کارهای پایین‌تر و این‌ها می‌شود آن‌ها را مقدم بداری. حالا «المرتبة الاولى أن يعمل عملاً» خوب دقت کنید این طرائف این کلمات فقها با هم، «أن يعمل عملاً يظهر منه» آن عبارت‌های بعضی‌ها بود عملی انجام بدهد که یُظهر، اما این‌جا چوم منه آورده ایشان دیگر نمی‌شود یُظهر خواند. «أن يعمل عملاً يظهر منه إنجازه القلبی عن المنکر و الله طلب» این یکی «و الله طلب منه بذلك فعل المعروف و ترک المنکر» باید یک کاری بکند نه کار لسانی و یدی، یک کاری بکند که این از او دو چیز دربیاید یک: این که انزجار قلبی دارد از این کار، دو: این که طلب می‌کند از این آدم که اگر فاعل منکر است رها کند و اگر تارک معروف است انجام بدهد «و له درجاء» حالا برای این فعلی که یُظهر منه انجازه القلبی و این که طلب کرده است مراتب دارد و له درجاء، «کغمض العين» چشم‌هایش را ببندد «و العیوس و الانقباض فی الوجه و کالاعراض بوجهه أو بدنه» فقط سرش را برگرداند یا این که کلا برگردد پشتش را به او بکند «و ترک مرادوته» رفت و آمدهایش را ترک بکند با او «و نحو ذلک»

خب این چهارده تفسیر، حالا شاید شما در کلمات بیش‌تر تفحص کنید استقراء کنید بیش‌تر بیابید ولی نام چهارده معصوم سلام الله علیه اکتفاء کردیم که همین مقدار کفایت می‌کند برای این که، چون این دیدن کلمات فقها مرحوم استاد قدس سره می‌فرمود فلانی راه برای ما باز کرده یعنی سرخ به ما داده با یک کلمه گاهی یک فقیه یک کلمه دارد آدم به فکر می‌افتد که این برای چی این حرف را زده؟ این تعبیر را چرا عوض کرده؟ این تعبیر عوض کردن یا یک کلمه گفتن، این موجب می‌شود که آدم به فکر فرو برود عجب پس ممکن است مقتضای ادله این باشد این را از کجا آورده؟ این تتبع در کلمات فقها این آثار را دارد آن هم البته فقهای که لهم شأن در علم که انسان می‌بیند تعبیرات آن‌ها

حساب شده و دقیق است پس بنابراین موجب می‌شود که انسان استفاده نکند و به این،
خب این ممّا ذکرنا یظهر ...

س: ...؟

ج: إنزجار القلبی، این عنصر اول، دو: این که با این بفماند من طلب می‌کنم از تو و
می‌خواهم پس بنابراین از مراتب امر به معروف و نهی از منکر شمرده‌اش دیگر خیلی
مسامحه ندارد چون دارد، امر یعنی چی؟ طلب، درست؟ دارد با همین عبوس کردن وجه و
کذا دو چیز را می‌فماند به طرفش، یکی این که من از این کار تو متنفرم. انزجار قلبی
دارم دو: این که طلب می‌کنم آن حرام را رها کن یا آن واجب را انجام بده پس دو عنصر
شد در تفسیر ایشان.

س: ...؟

ج: بله یک وقت یک لازمه‌ای دارد یک وقت ایشان نه این را در کنار آن قرار داده ایشان در
کنار آن قرار داده. خب که این دو تا را از آن دریاید.

حالا به خدمت شما عرض شود که پس این تفسیر قلب، اما تفسیر ید، لسان که معلوم
است قول است منتها همان‌طور که قبلاً گفتیم قول اصنافی تحت آن هست «من الوعط و
النصيحة و ما يسمي بالامر و النهي» این‌ها اقسامی است که تحت آن هست و اقسام
دیگر. اما ید، ید هم همان‌طور که گذشت دو تا تفسیر درش وجود داشت که این یک
تفسیرش مشهور بین همه هست که همین امر و نهی و این‌ها است و سخن گفتن است
اما یک تفسیر دیگری که من الشيخ الطوسي قدس سره و ابن البراج در مهذب بود آن‌ها
الگو شدند نه این که حرف بزیم اما خودت فاعل معروف‌ها بشو که مردم ببینند اقتدای به
تو نکنند این یکی از مراتب امر به معروف است تارک محرمات بشو مردم ببینند این هم،
خانمی که با حجاب می‌آید بیرون می‌تواند قصد کند و ثواب نهی از منکر و امر به معروف
را هم ببرد با حجاب شرعی وقتی آمد بیرون می‌گوید برای این که من نشان بدهم یک زن
مسلمان خدا ترسمی‌تواند دنبال کارهایش برود حجابش را هم حفظ کند پس یاد بگیرید
اگر توی دانشگاه می‌رود با حجاب شرعی برود دارد به هم‌کلاسی‌های خود یا
هم‌دانشگاهی‌هایش یا هم‌دانشکده‌ای‌هایش چکار می‌کند؟ می‌گوید می‌شود درس خواند
آمد حرف خدا را هم گوش کرد با این حجاب، همین هیچ حرف هم نمی‌زند نفس این کار،
نفس این کار شیخ فرموده این مرتبه‌ی اولای امر به معروف است و تا با این می‌شود کار
کرد جایی که مؤثر است فرموده به بعدی مثلاً نوبت نمی‌رسد پس این هست که با انجام
دادن یا ترک کردن کاری بکنیم که یتأسی به الناس، این فرموده یک مرتبه‌ی از ید است
مرتبه‌ی بعدی ید خب معنای دوم و تفسیر دوم هم آن هست. این هم دو تا تفسیری که ما
برای ید داریم در کلمات فقها و بزرگان. خب حالا که این ارزش و نظر مشهور فقها و غیر
واحدی از فقها شاید لعلّ بتوانیم بگویم این‌هایی که گفتیم بالاخره مشهور فقها می‌گویند
امر به معروف دارای انواع است و هر نوعی دارای اصناف است و بین این‌ها انواع ترتب
است و توی اصناف هر نوعی هم ترتب بین اسهل و صعب و اسهل و همین‌طور هست.

حالا که این مسائل روشن شد هنا اباحت، البحث الاول این هست که آیا واقعاً امر به
معروف و نهی از منکر انواع دارد؟ یا نه یک نوع است؟ بحث دوم این هست که حالا اگر
انواع دارد چند نوع است؟ و اباحت دیگر که ان شاء الله بیان خواهد شد. اما بحث اول که
آیا واقعاً امر به معروف و نهی از منکر انواع دارد؟ دو نظر وجود دارد یک نظر این هست

که بله و این مشهور فقهاست که می‌فرمایند انواع دارد نظر دیگر این هست که نه امر به معروف و نهی از منکر انواع ندارد یک نوع بیشتر نیست. دلیل کسی که می‌گوید انواع ندارد و یک نوع بیشتر نیست این هست که می‌فرماید که این من المعاصرين مبانی منهاج الصالحين طرفدار این نظریه هست حرف این آقایان این هست که امر به معروف و نهی از منکر که در کتاب و سنت امر به او شده یا تشویق به او شده «يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران، 104) «مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ، وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ» معنای امر و نهی روشن است نه قلب و به کل تفاسیره، قلب به کل تفاسیره، امر نیست. اگر قلبی محض باشد که روشن است اگر مظهری را مظهری هم مبرزی داشته باشد که شما گفتید حالا عبوس کند چه بکند این‌ها بالاخره آن‌ها را امر نمی‌کند هیچ کس نمی‌گوید این آقا آمر، نهی، صحت سلب دارد اگر نذر کرده من می‌خواهم هیچ وقت امر و نهی نداشته باشم حالا عبوس کند خودش را امر کرده نهی کرده؟ حث نذر کرده پس قلب بکل تفاسیره، این که اول تفاسیر را خواندیم برای این بود بکل تفاسیره، ترکیبی یا بسیطی، این از مراتب نیست هیچ لغتی هیچ عرفی این‌ها را نمی‌گوید امر و نهی، کما این که مرتبه‌ی ید کتک و چه و این‌ها هم امر و نهی نیست بکل تفاسیره و بکل اصنافه اگر آن‌ها اولی واجب شد یک وظایف آخری است ممکن است شارع علاوه بر امر به معروف و نهی از منکر یک وظایف دیگری هم به گردن ما بگذارد که آقا باید در قلبت باید این جور باشد این ربطی به امر به معروف ندارد کما این که ما یک فصلی بعداً داریم دیگر، آن دوازده فصلی که گفتیم در این کتاب داریم یک فصلی هم دیگر چه هست؟ حالا یادم نیست فصل چندم گفتیم هست گفتیم یک فصل هم این است که آیا در مقابل انجام محرمات و ترک واجبات ما غیر از مسئله‌ی امر به معروف و نهی از منکر وظایف آخری هم داریم یا نداریم؟ خب ممکن است ما غیر از امر به معروف و نهی از منکر وظایف آخر داشته باشیم آن ربطی به امر به معروف و نهی از منکر ندارد مثلاً امرنا رسول الله، امیرالمؤمنین سلام الله علیه از ایشان نقل کرده «أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ تُلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي يُوجُوهُ مُكْفَهَرَةً» شاید این دستور هم دستور سلطانی باشد نه دستور شرعی باشد و شاید هم مال مقطع خاصی باشد فعلاً شما تصمیم می‌گیری این‌جوری عمل بکنی خب این یک وظیفه‌ی دیگری است پس بنابراین نه مرتبه‌ی اولی که قلب است این از مراتب امر به معروف است کما این که دیدید فاضل مقداد هم گفت فاضل مقداد هم فرمود این از مراتب امر به معروف نیست مرتبه‌ی ید هم به جمع تفاسیره و شقوقه و اصنافه، این هم نیست «فللأمر بالمعروف والنهي عن المنكر لا تتعقل و لا تتصور للأمر بالنهي إلا مرتبةً نوعاً واحداً» پس بنابراین آن‌ها را شما باید جدا کنید آن‌ها، اگر دلیل داشته باشد می‌شود یک واجبات آخری، اگر دلیل داشته باشد. بنابراین انواع ندارد این یک قول، آیا این قول تمام است یا تمام نیست ان شاء الله دیگر وقت گذشته فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.